

بخش ادبی

هدیه بدوست دانشمند منتقد آقای سناتور علی دشتی

استقبال از ترجیع بند سعدی

گوینده : دکتر افشار

شب وصال در حال خواب و خیال

آن خواب خوشی که دیده‌ام دوش
آن کارزویش مرا بدل بود
در پوست خود نبود جایم
آن زلف که بسته بود بر سر
چون تنک بلور و شاخ گل بود
رخسار شکفته ، لب چو غنچه ،
او ساغر باده زیر لب داشت ،
او سر خوش و خرم از می لعل ،
میدید چو زار و بی‌قرارم
گفتم که نهادیم بر آتش ،
این خواب خوشی که دیده‌ام دوش
کو بود مرا چو جان در آغوش
هرگز نشود مرا فراموش !
دیشب کان گل کنار من بود
با لیمو و نار و سیب و لاله
روی گل و موی خرم او
بوی خوش زلف بیقرارش
من خفته کنار خرم گل
خورشید و مه و کواکب سعد
آن بخت که می‌گر بخت از من
وان دل که چو سنگ سخت بودی
چشمان غزال جان شکارش
آن لعل که تشنه لب همی کشت
یک دم که گذشت بانکارم
دیگر چه غمی مرا بدل ماند
هر چند که مدتی نیابند
نوروز من و بهار من بود ؛
باغ من و لاله زار من بود ؛
گلزار و بنفشه راز من بود ؛
آرام دل و قرار من بود ؛
کان خرم گل کنار من بود .
مانا همه در مدار من بود ؛
دوشینه در انتظار من بود ؛
چون موم در اختیار من بود .
آهوی من و شکار من بود .
دی گوهر آبدار من بود
عمر خوش روزگار من بود ؛
کو غمخور و غمکساز من بود ؛
او دولت پایدار من بود .

ای کاش نرفته بود چون بخت وی کاش همیشه بار من بود!...
 این خواب خوشی که دیده‌ام دوش
 کو بود مرا چو جان در آغوش
 هر گز نشود مرا فراموش!

دیشب که گذشت باد آرام ،
 و نه همه روزهای عمرم
 ای کاش که شب نمیشدی روز!
 گوئی بزمین کلبه من
 آن زلف دو تا و آن بر ودوش
 لعل لب و روی نازنینش
 از دور زمان و ساقی دهر
 پر کرد زمانه ساغر مرا ،
 در عین وصال و کامرانی
 کرد این با من زمانه تا من

این خواب خوشی که دیده‌ام دوش
 کو بود مرا چو جان در آغوش
 هر گز نشود مرا فراموش!

آن ماه که دوش در برم بود
 هر چیز که در خور گمان است
 با خاطر خوش زیاد من رفت
 هر چیز که هر زمان دلم خواست
 از تنگ دهان شکرینش
 آن سایه ناچ زلف زرین
 هر گونه هوس که داشتی دل
 با مهر و خوش همه بر آورد
 هر آرزوی دلم بر آمد
 من ناز ز گل نمیخردم
 تا بود آن گل بخانه من
 من مست زبوی لاله و گل
 بوی خوش لادن دهانش
 از فرط خوشی و کامکاری
 بودم در خواب کز برم رفت ،
 از دست ندادمش دامن

مه حلقه بگوش بردرم بود ؛
 از طالع خویش باورم بود ؛
 هر یاد خوشی بخاطرم بود .
 دیشب همه در برابرم بود ؛
 سرشار از باده ساغرم بود ،
 بر سر گوئی چو افسرم بود ،
 گفتم با او ، که دلبرم بود ؛
 هر گونه هوا که در سرم بود ؛
 زان گونه که خوب و بهترم بود...
 تا آن گل ناز در برم بود ؛
 « گلخانه » خویش خوشترم بود .
 پر لاله و گل چو بستم بود ؛
 هوشم بردی ز سرم... گرم بود .
 غافل گشتم که در برم بود ؛
 برجستم و حال دیگرم بود ؛
 گرهوش و حواس در سرم بود...
 این خواب خوشی که دیده‌ام دوش
 کو بود چو جان مرا در آغوش
 هر گز نشود مرا فراموش!

ترجیع بندهای سعدی و خواجوی کرمانی و انتقاد از روش سعدی در آن

شاعرانی چند ترجیع بند و ترکیب بند برین وزن دارند، چون خاقانی بدین مطلع:
لاف از دم عاشقان زند صبح بیدلدم سرد از آن زند صبح
خواجوی کرمانی باین مطلع :

وقت سحرست و نوبت بام آمد که عیش و نوبت جام.
جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی نیز ترکیب بندی بهمین وزن دارد. از همه
مفصلتر و بهتر ترجیع بند معروف سعدیست که متجاوز از ۲۳ بیت است و برخی آن را
یکی از شاهکارهای شاعر بزرگ میدانند. دانشمند منتقد آقای سناتور علی دشتی در
«قلمرو سعدی» در این باره چنین مینویسد :

«... یکی از ارادت ورزان بشیخ صحبت از ترجیع بند معروف او پیش کشیده معتقد بود
حد کمال زبان غنائی سعدی بشمار میرود و بدین جزالت و عدوبت نه قبل از وی گفته شده
است و نه بعد از وی... ترجیع بند سعدی عمینطور مثل زمزمه جویباری شفاف و روان
بگوش میرسد و شخص آنرا مانند آب کوارائی مینوشد...» همین طور است و جا داشت
که ماتمام آنرا در مجله بیاوریم، اما از آنجا که دیوان سعدی در هر خانه یافت میشود و در
دسترس همه کس میباشد از این کاری نیازیست. بمناسبت اینکه یکی از بندهای آن با مطلع
خواجو و یکی از بندهای ترجیع بند خود هم قافیه است بنقل آنها اکتفا میشود.

وقت سحرست و نوبت بام	آمد که عیش و نوبت جام
ای لعبت سیم بر بیاور	در ساغر زر شراب زر فام
آن باده پخته ده که حیفاست	می پخته و ما بدین صفت خام
بنمای ز مطلع صراحی	در وقت سحر ستاره بام
شاهد غرض است و رنه در خلد	آرام کراست بی دلارام
چون خار بود بچشم رامین	گل بیرخ و یسه گل اندام
ز ایام شکایتی که دارم	گویم همه يك بيك به ایام
عشق تو که خاص از آن ما بود	امروز شدست در جهان عام
در دام زمانه چند باشی	رو جام شراب گیر مادام

از دست مده می مفانه (خواجوی کرمانی)

وز چنگ منه نی و چقانه

کلرا مبرید پیش من نام	با حسن و جمال آن کلندام
انگشت نمای خلق بودم	مانند هلال از آن مه تاه

بر ما همه عیبها بگفتند
ما خود زده ایم سنک بردل
آخر نکهی بسوی ما کن
بس در طلب تو دیک سودا
درمان اسیر عشق صبر است
من در قدم تو خاک گشتم
دور از تو شکیب چند باشد
در دام غمت چو مرغ وحشی
من بی تونه راضیم و لیکن
بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله کار خویش گیرم

(سعدی)

البته من حق ندارم بشعر سعدی ایرادی بگیرم، خاصه که از ستایش کنندگان او هستم. تنها چیزی که از لحاظ انتقاد توجه مرا جلب کرد این است که در ترجیع بند شاعر بهتر است یک موضوع معین یا اقل مرتبی را پیروی کند مانند هاتف اصفهانی در ترجیع بند معروف در یگانگی خدا با این «مطلع»:

ای فدای تو هم دل و هم جان
و با این برگردان:

که یکی هست و هیچ نیست جز او
و حده لا اله الا هو

همه جا این کار را کرده است: چه در مسجد، چه کلیسا و چه دیرمغان چه در چهره مغيچه، چه سیمای دختر ترسا، هر جا رفته و هر که را دیده، نور خدا را مشاهده کرده و باز گفته است. ترجیع بند هاتف در دوره سوم مجله آینده مندرج است. من نیز در ترجیع بند خود چنین کرده ام، یعنی خوابی را در چند غزل نقل کرده و آنها را بوسیله بند برگردان (ترجیع بند) بهم پیوسته ام. ظلمات زنی

سعدی این کار را نکرده است. بندهای مختلف ترجیع بند او مشوش است. این پراکندگی باندازه ایست که حتی برای خواننده گاهی این آندیشه پیش می آید که آیا شاعر این ترجیع بند را در وصف زیبایی مرد سروده یا زن. برای نمونه بچند شعر مخالف و مختلف آن اشاره میکنیم:

یا چهره بیوش یا بسوزان
بر روی چو آتشت سندی
که محققا چهره پوشیدن کار زن بوده است. ولی این سه شعر دیگر پنداری در وصف مرد است:

آن برك گلست یا بنا کوش
من ماه ندیده ام کله دار
باسبزه بگرد چشمه نوش
من سرو ندیده ام قبا پوش
دراز قبا چو غنچه در پوست
نازک بدنی که می ننگد

«کیسو» عادتاً برای موی زنان استعمال میشود، چنان که ظاهر آن در این شعر خواسته است بگوید:

ای سیمتن سیاه کیسو
همچنین تعریف از ساق پای زنان میکنند نه مردان که زیبایی ندارد، چنان که در این شعر فرماید :

بس دیده که شد در انتظارت
دریا و نمی رسد بساقت
شاید بگویند که در قدیم زنها کلاه و قبا می پوشیده یا کیسو مینهادند ولی کمی دورتر با کمال صراحت میگوید و تردیدی بجا نمیکذارد که شعر در وصف زن نیست :

ای چون لب نعل توشکر، نی
بادام چو چشمت ای پسر، نی!

باز قدری انظر فتر خطاب بزن گوید :

در پای توهر که سر نینداخت
از روی تو پرده بر نینداخت
در شعری دیگر ظاهراً بزبانی مرد نظر داشته و مانند اینکه مرد معینی در دستگاه پادشاهان ترك و مغول فارس مورد توجه اش بوده است، میگوید :

شاید که پیادشه بگویند
تراك تو بر یخت خون تاجيك
بالاخره در بند آخر انجا که گوید :

شد موسم سیزه و تماشا
بر خیز و بیا بسوی صحرا

ظاهراً نظریه رفیق مردانه داشته چه با توجه بوضع آن زمان بعید بنظر میآید بمعشوقه ای خطاب شود «بر خیز و بیا بسوی صحرا»
روی هم رفته اینطور بنظر میرسد که سعدی غزلهای متعددی درهم ولی بیک وزن ساخته و کوشیده است که با شعر «بر گردان»
بنشینم و صبر پیش گیرم
آنهارا بهم بیوند و مناسبت دهد .

بدیهی است که مقصود من انتقاد از سعدی که مرا نمیرسد نبود ، بلکه یادآوری نکاتی را که بآنهار بر خورده بودم لازم دانستم تا ادیبان و منتقدان اظهار نظر بفرمایند . مرا عقیده بر این است پس از این اشعاری که میسازیم باید مطلب معینی داشته باشد و تجدد ادبی را در آن بجوئیم نه اینکه مانند بعضی «نوپردازان» چندان پراکنده بگوئیم که صاحبان ذوق در جستجوی کهنکیان بر آیند . ایرادی که من بغزل فارسی دارم همین پراکنندگی و پریشانی مطلب آنست . میدانم که بعضی همین آشفتگی را میپسندند ، شاید اصلا صفت غزل را در همان میدانند . تکرار میکنم :

من یکی از اصلاحات و تجدد ادبی را امروز در این می بیندارم که شعر هم مانند نثر مطلب منظم داشته باشد . همانگونه که نظم صوری و لفظی دارد باید نظم فکری و معنوی هم در آن دیده شود . چون قصد دارم در این باره وقتی دیگر بشرح پردازم اکنون سخن را کوتاه می سازم . ترجیع بند خود را که عبارت از چند غزل عاشقانه مسلسل است و در همه آنها شرح خوابیست باین عنوان معرفی میکنم . تا چه قبول افتد و چه در نظر آید . برای درج انتقاداتی که نسبت باین ترجیع بند و آنچه نوشتم برسد صفحات مجله باز است .

دکتر افشار